

جستار گشا پی ۲۸

جستار گشا پی

«تمامی آنچه مورخ برای تبدیل وضعیتی تراژیک به وضعیتی کمیک نیاز دارد، این است که نقطه دیدش را جابجا کند یا دامنه ادراکاتش را تغییر دهد» (هایدن وایت).

«آدمی می‌تواند خروارها داستان متفاوت درباره مجموعه واحدی از رخدادهایی بگوید که عادتاً عنوان انقلاب فرانسه بدان اطلاق شده‌است. این بدان معنا نیست که تعداد انواع داستان‌هایی که درباره آن مجموعه رخدادها می‌توان گفت، بی‌شمار است. انواع داستان‌هایی که درباره انقلاب فرانسه می‌توان تعریف کرد، محدود به تعداد اسلوب‌های پیرنگریزی است که اسطوره‌های سنت ادبی غرب آنها را به عنوان شیوه‌های مناسب معنا بخشی به فرایندهای انسانی تجویز می‌کند» (لوی استروس).

در تابستان گرم و ملتهب ۱۳۵۹ خورشیدی، واقعه‌ای در ایران تازه انقلاب کرده اتفاق افتاد که ۴۵ سال است معرکهٔ آراء مؤرخان و تحلیل‌گران سیاسی است. تفصیل آن ماجرا که ترتیب‌دهندگان «عملیات نقاب» نامیدند و در قرائت رسمی جمهوری اسلامی ایران، به «کودتای نوژه» تعبیر شد، این بود که ظاهراً عدّه‌ای از افسران و خلبانان نیروی هوایی ارتش، نشستند و گفتند و برخاستند که نقشه‌ای برای براندازی نظام جدید حاکم بر ایران اجرا کنند که از پایگاه سوم شکاری شاه‌رخی (بعدها شهید نوژه) همدان و با پرواز چند فروند جنگنده آغاز شود و...

گفتیم «قرائت رسمی»؛ این بدان معناست که قرائت غیررسمی و ای‌بسا خوانش‌های متعدد دیگر از همین ماجرا می‌توان به دست داد. چنین مدّعی این پرسش را پیش می‌نهد که اگر بیش از «یک» اتفاق، نیفتاده‌است، چرا بیش از «یک» گزارش از آن می‌توان ثبت و ضبط کرد. به دیگر سخن، چگونه است که طراحان و مباحثان آن به اصطلاح کودتا که اغلب اعدام شدند، به یک روایت (Narration)، خائنان به مُلک و

ملّت و به روایتی دیگر قهرمانان ملّی لقب گرفتند؛ «حقیقت» ماجرا کدامیک از این دستکم دو روایت است؟ پاسخ به این پرسش، مستلزم اختیار یک موقف فلسفی-نظری در نگرش به «تاریخ» است. نوع رهیافت ما به نظریّه تاریخ، چنین روایت‌های متناقض و متعارض را از یک واقعه، ممکن می‌سازد.

از میان ده‌ها نظریّه قابل اعتنا در حوزه فلسفه تاریخ، تئوری «فراتاریخ» هایدن وایت (۱۹۲۸-۲۰۱۸) متفکر و مورخ امریکایی، بیش از دیگر نظریّه‌ها قدرت تبیین‌گری دارد. از دید او تاریخ‌نگاری فعّالیّتی ادبی-زبانی همچون داستان‌پردازی است. وایت همواره تأکید داشت که «آنچه مورخان درباره گذشته می‌گویند، از «چگونگی» گفتن آن جدایی ناپذیر است و چگونگی تفسیر تاریخی مقیّد به گنجینه شکل‌های موجود است. در واقع، وایت ادعا کرد که تنها چهار چیز مجاز است. تفسیر تاریخی به چهار اسلوب سرنمونی پیش‌پیکربندی، پیرنگریزی، استدلال و دلالت ایدئولوژیک محدود است (پاول، ۱۳۹۸: ۱۷۳). بر همین مبنا دیگر نمی‌توان از متن تاریخی، توقع واقع‌نمایی مطلق داشت چون از نظر او، «هیچ تأملی درباره پژوهش تاریخی وجود ندارد که از حیث متافیزیکی خنثی باشد» (پاول، ۱۳۹۸: ۶). مورخان «همواره نسخه‌ای از گذشته را برمی‌سازند و هیچ چاره دیگری ندارند مگر آن‌که پیش‌فرض‌های خود را بر واقعیت گذشته تحمیل کنند» (پاول، ۱۳۹۸: ۸).

مدعای وایت این بود که در دل هر متن تاریخی، یک فراتاریخ جاخوش کرده است؛ تا آنجا که مؤلف اسلوب مجازی‌ای که با آن کتاب تاریخ را باید بنگارد پیش‌تر گزینش کرده است. البته این پیش‌پیکربندی نوعی تزیین و پیرایه تصادفی نیست؛ بلکه کل روایت را از آغاز تا انجام شکل می‌دهد. این شیوه طرح‌افکنی به گونه‌ای خودآگاه یا ناخودآگاه مورخ را به نوعی فلسفه تاریخ متعهد می‌کند. (White, 1973:142)

وایت در جای دیگر خاطرنشان می‌شود که تفسیر مورخ، متضمن شبکه‌ای از «تعهدات» است که یک فراتاریخ را می‌سازد؛ او باید دست به گزینشی زیبایشناختی (راهبرد روایتی)، انتخابی معرفت‌شناختی (پارادایم تبیینی) و انتخابی اخلاقی (این که استلزامات ایدئولوژیک بازنمایی را چگونه به حرف در آورد) بزند (White, 1973, Interpretation in History: 69-71). او با تأکید بر این‌که مورخان، گذشته را نه به وسیله قوانین علّی، بلکه با نگاشتن روایت‌ها تبیین می‌کنند (پاول، ۱۳۹۸: ۱۵۰)، اظهار می‌دارد که: «اگر من کار را با درکی از حوزه تاریخی انسان آغاز کنم که آن را قلمرو رویدادی می‌داند که تحت سیطره روابط علت و معلولی است، آنگاه در نهایت ناگزیرم هرچیزی را در این حوزه، هر انسان، نهاد، ارزش یا اندیشه‌ای را چیزی جز معلول نوعی رشته پیوندی علّی ندانم و این بدان معناست که

آن را چنان واقعیتهای مشروط و از این رو تعیین یافته و از این قرار در ذات خود غیر عقلانی بدانیم (White, 1973: 66). به دیگر سخن، «هیچ مبنای نظری تردیدناپذیری وجود ندارد که بر پایه آن بتوان مدعی نوعی مرجعیت برای تعیین میزان واقع‌گرایی هریک از اسلوب‌ها در سنجش با اسلوب‌های دیگر شد» (White, 1973: xii). در واقع آن گونه از واقع‌گرایی که انسان بر دیگر گونه‌ها ترجیح می‌دهد، منوط به دلایلی است که بالمال زیبایی‌شناختی یا اخلاقی هستند، نه معرفت‌شناختی (White, 1973: xii). پس در نهایت، این، مورخ است که پیرنگ ساختاری تراژیک یا کمیک را بر رخدادهای محل بحث تحمیل می‌کند (پاول، ۱۳۹۸: ۱۹۹).

اگر بخواهیم بر این مدعای وایت، مصداقی از فرهنگ خود ذکر کنیم، می‌توانیم به واقعه حمله مغول‌ها به ایران اشاره کنیم. اگر از جایگاه یک تاریخ‌نگار ایرانی این رویداد، «روایت» شود، به احتمال زیاد به قالب یک «تراژدی» در خواهد آمد. در متون ادبی نیز هنگام ارجاع به آن رخداد، روایت این‌چنین به چشم خواهد خورد: «آمدند و کردند و سوختند و کشتند و بردند و رفتند» (جوینی، ۱۳۷۰: ۱/۸۲-۳). حال اگر همان واقعه از دید یک مورخ مغول روایت گردد، طبعاً لحنی حماسی خواهد داشت. همچنین است رخداد حمله اعراب به ایران در قرن هفتم میلادی و تجاوز عراق به ایران در قرن بیستم میلادی و اصولاً هر رویداد دیگری که بسته به موقف مورخ و ابزارهای زیبایی‌شناختی وی می‌تواند تراژدی باشد یا حماسه و حتی کمدی.

موضع مختار ما در مقام پاسخ‌گویی به این پرسش، تمسک به نظریه فراتاریخ‌هایدن وایت است که به اجمال از آن سخن گفتیم. وی با کتاب فراتاریخ، خود درواقع این دیدگاه را که تاریخ به شیوه‌ای متفاوت با ادبیات عمل می‌کند به چالشی جدی کشید. در اصل برانگیزاننده‌ترین یورش‌هایدن وایت به مرزها، در سرحدات فرضی میان تاریخ و داستان صورت گرفت. البته نباید از این نکته ظریف غافل شد که خود آثار وایت نیز در تلاقی‌گاه تاریخ‌نگاری و نظریه ادبی قرار گرفته و تأثیر مهم بر این دو حوزه گذاشته است. وایت، ادعای متون تاریخی را مبتنی بر دستیابی به حقیقت عینی به چالش می‌کشد و بر اساس ساختار نظریه سوسور این عقیده را مطرح می‌سازد که روایت‌های تاریخی، داستان‌هایی مبتنی بر بازی زبانی هستند. که ساختار و محتوای «تداعی» و «ادبی» دارند. روایت‌های تاریخی از رویدادها و گزاره‌هایی ساخته شده که با تجربه اعتبار می‌یابند و برای گنجاندن شدن در قالب داستان منطقی، از تخیل بهره می‌برند. به‌علاوه، روایت‌ها تنها بخشی از رویدادها را منعکس می‌کنند، بنابراین واقعیت و حقیقت در تاریخ، متن پرورده هستند (White, 1978: 82).

با توجه به این توضیحات، دیگر سخن بر سر این نیست که مورخانی چون هرودت، بیهقی، جوینی و... برای تاریخنگاری، دست به داستان‌پردازی می‌زنند؛ اینجا مسأله بسی ظریف‌تر از استخدام تکنیک روایت برای ثبت یک رویداد تاریخی است. برخلاف نظر سنتی، اینجا دیگر ادبیات و ترفندهای ادبی، نقش جعبه ابزار را برای تاریخنگار بازی نمی‌کنند؛ بلکه خود در فرایند شکل‌گیری چیزی که از آن به واقعیت تاریخی تعبیر می‌شود، نقشی تعیین‌کننده دارد. در عمل، بین داستان به مثابه یک نوع ادبی و تاریخ به مثابه یک دیسیپلین علمی، ملازمت دیالکتیکی وجود دارد.

پس بنابر همین مبنا، او^۱ لا^۲ از تاریخ و تاریخ‌نویس به هیچ‌وجه انتظار کشف حقیقت یا واقع‌نمایی ناب و مطلق نباید داشت؛ ثانیاً^۳ تاریخ‌نویسی همان قصه‌پردازی است و ثالثاً^۴ برای همین داستان‌سرایی و ساخت روایت، بسترهای ایدئولوژیک و غیرمعرفتی و غیرتاریخی، بسیار مؤثر و تعیین‌کننده است.

از این روست که اگر با دو روایت کاملاً متضاد در قضیه عملیات نقاب/ کودتای نوژه مواجهیم در وهله^۱ اول نباید متعجب و متحیر شویم و در وهله^۲ دوم نباید یکی از دو روایت را معتبر مطلق و آن دیگری را بالکل باطل و نابخوبیانگاریم؛ بلکه درست‌تر این است که به پیش‌زمینه‌های ایدئولوژیک، بلاغی، ادبی و گفتمانی آن توجه داشته باشیم تا قابل درک و فهم باشد. به بیان ساده‌تر، مهم این است که راوی این روایت چه کسی یا چه نهادی با کدام پشتوانه رتوریکی و گفتمانی است و برای جانداختن کدام ایده در تلاش است.

از همان تابستان ۱۳۵۹ که خبر لو رفتن چیزی که به کودتای نوژه معروف شد، انتشار یافت تاکنون، پیرنگ داستان مزبور در ادبیات رسمی جمهوری اسلامی ایران، این بوده است که عدو^۱های نظامی وطن‌فروش به اشارت دکتر شاپور بختیار اقدام به کودتا علیه نظام مستقر کردند که طی^۲ فرایندی دستگیر شده به سزای اعمالشان رسیدند. البته این عدو^۳، بعدها معلوم شد که بالغ بر چندصد نفر بودند که اغلب از وجود و هویت^۴ همدیگر بی‌خبر بوده‌اند!

در فقدان شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌های مستقل در آن زمان، همچنین روایت‌های کاملاً یکسویه‌ای که در مطبوعات و خبرگزاری‌های داخلی منتشر می‌شد و در اثر فضای بغایت هیجان‌زده آن روزگار، ابعاد دقیق ماجرا هرگز واکاویده و روشن نشد و حتی روایت طرف مقابل نیز به دلیل اعدام همه عوامل اصلی عملیات و دلایلی دیگر، چندان بازتاب نیافت.

پرونده پیش‌رو، بازگشت مکرری است به این داستان؛ اما نه برای ارائه روایتی تکراری و نقل همان‌ها که بارها اینجا و آنجا گفته

شده است. هدف اصلی تدوین این پرونده^۴ به نسبت موجز و مختصر ایجاد فضایی برای داستانی دیگر با رتوریک و پیشینه ایدئولوژیک دیگر برپایه ماجرایی واحد به نام کودتای نوژه یا عملیات نقاب یا هر اسم دیگر. ویژگی این داستان دیگر نیز آن است که راوی آن خود، یکی از کاراکترهای اصلی قصه بوده و همین امر، بر جذابیت روایت میافزاید. دیگر این که این روایت با این راوی، در نقطه مقابل روایت‌های رسمی منتشر شده در رسانه‌های دولتی و شبه‌دولتی در ۴۵ سال گذشته است.

برای ارائه این روایت متفاوت به سراغ یکی از مباشران اصلی عملیات نقاب رفتیم؛ جواد خادم که ۴۵ سال است به همین اتهام، حکم غیابی اعدام گرفته است. یافتن وی و راضی کردنش به گفتگو و مشارکت در ساختن و پرداختن این داستان متفاوت، جز با وساطت و پیگیری‌های مداوم جناب دکتر رامین پرهام عملی نبود که فرصت را مغتنم شمرده از ایشان سپاسگزاری می‌کنیم.

در انتهای این جستارگشایی، یادآور می‌شویم که: مبتنی بر نظریه هایدن وایت که به تفصیل از آن سخن گفتیم و براساس چارچوب مفهومی «فراتاریخ»، این پرونده نه تنها مدعی کشف و کرامتی نیست و ادعای وصول به حاق^۵ مطلب را ندارد، بلکه مروج این معناست که اصولاً در روایت تاریخ، چیزی به اسم «حقیقت»، موضوعیت ندارد و هرکه کوس نیل به واقعیت ناب اتفاقات تاریخی را بزند و بگوید: «که به خورشید رسیدیم و غبار آخر شد»، یا جاهل است یا شارلاتان و یا هردو!

منابع

- پاول، هرمان (۱۳۹۸)، هایدن وایت، ترجمه محمد غفوری، تهران: آوند دانش

- جوینی، عطا ملک محمد شمس الدین (۱۳۷۰)، تاریخ جهان گشای جوینی، به سعی و اهتمام و تصحیح محمد قزوینی، جلد اول، تهران: انتشارات ارغوان.

White, Hayden(1973) Interpretation in History, New literary-History, 4(1973), pp. 281-314.

- (1973) Meta history: The Historical Imagination in Nineteenth-Century Europe, Baltimore: Johns Hopkins University Press.

- (1978) Tropics of Discourse: Essays in Cultural Criticism, Baltimore: Johns Hopkins University Press